

«کسی که از این رمان خوشش نیاید بهتر است هیچ کتابی نخواند»
تیسلا



کتابخانه
اسناد و بایگ

مرز بی‌نام



پرفروش‌ترین کتاب سال سونده
از پرفروش‌های آمازون
نورس سال 2012

ترجمه از منی اسامی



فردریک بکمن

مترجم: انار فرحناکیان

رمان



ketabTala

مردی به نام اوه



رتبه یک نیویورک تایمز
پرفروش ترین کتاب سال سوئد
از پرفروش های آمازون در سال ۲۰۱۶

مردی به نام اُو

ترجمه از متن اصلی

فردریک بکمن
مترجم: الناز فرحناکیان



رمان خارجی



نشر نون
NOON
BOOK

سرشناسه: بکمن، فردریک - ۱۹۸۱ - م.

Backman, Fredrik

عنوان و نام پدیدآور: مردی به نام اوه / فردریک بکمن؛ مترجم التاز فرحناکیان

مشخصات نشر: نشر نون، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۳۷۶ ص؛ مصور، ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

فهرست: منظومه داستان ترجمه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۲-۰۲۹-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: 2014. Man som heter Ove

موضوع: داستان های سوئدی -- قرن ۲۱ م.

موضوع: Swedish fiction -- 21st century

شناسه افزوده: فرحناکیان، التاز، ۱۳۶۶-

رده بندی کنگره: ۱۳/ک۸م۳ ۱۳۹۷/PT۹۸۷۷

رده بندی دیویی: ۸۳۹/۷۲۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۳۷۱۱۷

فردریک بکمن

ترجمه: التاز فرحناکیان

مردی به نام اوه

مدیر اجرایی نشر: الهام رشیدی

نمونه خوانی: زهره روحانی فرد

نشر نون

۳۷۶ صفحه

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ هفتاد و ششم: ۱۴۰۱

لینوگرافی و چاپ: آرمانسا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۲-۰۲۹-۰

ISBN: 978-600-8740-49-0

کانال تلگرام: telegram.me/noonbook

تلفن و شبکه اجتماعی: ۰۲۸ ۴۱۱ ۸۳۲۲

NOONBOOK.IR

noonpub@gmail.com

هر گونه برداشت از متن امو از بارنویسی، نمایشنامه و... از تمام یا قسمتی از این

کتاب به هر شیوه منوط به اجازه کتبی و قبلی از ناشر است.

NOON Publisher

<http://instagram.com/noonbook>

noonpub@gmail.com

+98-938 411 8322



منظومه داستان ترجمه - ۱۴

Printed in IRAN

NOONBOOK.IR

@NOONBOOK

ولشرنون

تقدیم به ندا.
همه‌ی این‌ها برای خندانن توست.
فقط برای خندانن تو.

فردریک بکن



مردی به نام اوه
کامپیوتری می خرد که کامپیوتر نیست

اوه پنجاه و نه ساله است.

یک اتومبیل ساب دارد. از آن دست مردها است که طوری با انگشت به آدم‌هایی که از سرووضعشان خوشش نمی‌آید اشاره می‌کند انگار آن‌ها دزد هستند و انگشت اشاره او چراغ‌قوه پلیس است. مقابل پیشخان مغازه‌ای ایستاده که صاحبان اتومبیل‌های ژاپنی آنجا می‌آیند تا کابل‌های سفید بخرند. اوه پیش از آنکه جعبه سفید نه‌چندان بزرگ و نه‌چندان کوچک را رو به فروشنده تکان دهد مدتی طولانی زل می‌زند تو چشم‌های او.

با جدیت می‌پرسد: «که گفتی این یکی از اون آپادهاست، آره؟»

فروشنده که جوانی لاغر مردنی است معذب به نظر می‌رسد. به‌وضوح در تلاش است خودش را کنترل کند که جعبه را از دست اوه نقاپد.

«بله، دقیقاً. آی‌پد. می‌شه لطف کنین این قدر تکونش ندین...؟»

اوه نگاه تردیدآمیزی به جعبه می‌اندازد، انگار یک بسته به‌شدت مشکوک را توی دست گرفته باشد، بسته‌ای که شلوار ورزشی پوشیده و سوار بر اسکوتر اوه را «می، رفیق!» صدا زده و بعد سعی کرده ساعت مچی‌اش را به او قالب کند.

«که این‌طور. پس این یک کامپیوتره، هان؟»

فروشنده با سر تأیید می‌کند. بعد درنگی می‌کند و فوری سرش را به علامت نه تکان می‌دهد.

«بله... یا اینکه، چطور بگم، این یک آی‌پده. بعضی‌ها بهش می‌گن "تبلت" و بعضی‌ها می‌گن "ابزار وب‌گردی". بستگی داره چطور نگاهش کنین...»

اوه طوری به فروشنده نگاه می‌کند انگار او جمله‌ها را پس‌وپیش به زبان آورده. بعد دوباره جعبه را تکان می‌دهد.

«که این طوره!»

فروشنده با تردید سر تکان می‌دهد.

«بله!»

«چیز خوبیه؟»

فروشنده با سردرگمی سر تکان می‌دهد. «بله. یا اینکه... منظور تون چیه؟»
اوه آهی می‌کشد و آرام و شمرده صحبت می‌کند، انگار تنها مشکلی که این وسط وجود داشته نقص شنوایی طرف مقابلش بوده.

«این. چیز خوبیه؟ کامپیوتر خوبی ازش درمی‌آد؟»

فروشنده چانه‌اش را می‌خاراند.

«خب... آره... واقعاً خوبه... اما بستگی داره دنبال چه جور کامپیوتری باشین.»
اوه زل می‌زند به او.

«من یه کامپیوتر می‌خوام! یه کامپیوتر معمولی!»

برای مدت کوتاهی سکوت در میان دو مرد حاکم می‌شود. فروشنده سرفه‌ای می‌کند.

«خب... این درواقع یه کامپیوتر معمولی نیست. شاید بهتر باشه شما یه چیز دیگه بخرین، مثلاً یه...»

فروشنده مکث می‌کند، انگار دنبال واژه‌ای است که در حوزه فهم مردی باشد که روبه‌رویش ایستاده. بعد دوباره گلویش را صاف می‌کند و می‌گوید: «... یه

لپ‌تاپ؟»

اوه سرش را با غیظ تکان می‌دهد و با حالتی تهدیدآمیز خم می‌شود روی پیشخوان.

«نه، من لپ تاپ نمی‌خوام. کامپیوتر می‌خوام.»
فروشنده سرش را به نشانه اینکه فهمیده تکان می‌دهد.

«لپ تاپ هم به جور کامپیوتره.»

اوه که انگار مورد اهانت قرار گرفته خیره می‌شود به فروشنده و انگشت چرخ‌قوه‌ای‌اش را روی پیشخان می‌کوبد.

«خودم می‌دونم!»

فروشنده با حرکت سر تأیید می‌کند.

«خب...»

باز هم سکوت، مثل وقتی که دو هفت‌تیرکش ناگهان به یاد می‌آورند که هفت‌تیرهایشان را جا گذاشته‌اند. اوه مدتی طولانی به جعبه نگاه می‌کند، انگار منتظر است جعبه به زبان بیاید و اعتراف کند.

عاقبت، زیر لب غرغر می‌کند: «صفحه‌کلیدش از کجاش بیرون می‌آد؟»

فروشنده کف دست‌هایش را به لبه پیشخان می‌مالد و مضطرب این پا و آن پا می‌کند، مثل همه فروشنده‌های جوانی که کم‌کم می‌فهمند کارشان بیشتر از آنچه امیدوار بوده‌اند طول می‌کشد.

«خب، این درواقع صفحه‌کلید نداره.»

اوه ابروهایش را بالا می‌دهد. «اوه، که این‌طور. لابد باید پول بدی و صفحه‌کلیدش رو "جدا" بخری، آره؟»
فروشنده کف دستش را می‌خاراند.

«نه، منظورم اینه که این کامپیوتر صفحه‌کلید مجزا نداره. همه چیز رو از روی صفحه‌اش کنترل می‌کنین.»

اوه سرش را با ناباوری تکان می‌دهد، انگار فروشنده همین الان سطح شیشه‌ای پیشخان را لیس زده باشد.

«اما من باید صفحه‌کلید داشته باشم. می‌فهمی؟»

مرد جوان نفس عمیقی می‌کشد، انگار دارد تو دلش تا ده می‌شمارد.

«خیلی خب. می‌فهمم. در این صورت، گمون نکنم این کامپیوتر به دردتون

بخوره. به نظرم باید به جاش یه چیزی مثل مک‌بوک بخرین.»
قیافه اوه نشان می‌دهد که انگار زیاد مطمئن نیست.
«مک‌بوک؟»

فروشنده امیدوارانه سر تکان می‌دهد، انگار مذاکرات عاقبت به نتیجه‌ای قطعی رسیده باشد.

«بله.»

اوه پیشانی‌اش را با تردید چین می‌اندازد.
«این هم یکی از اون کتابخون‌های الکترونیکی لعنتیه که مردم حرفش رو می‌زنن؟»

فروشنده آهی می‌کشد به بلندای یک شعر حماسی.

«نه. مک‌بوک یه جور... یه جور لپ‌تاپه، با صفحه‌کلید.»

اوه با دندان‌های فشرده می‌گوید: «که این طور!»

فروشنده با حرکت سر تأیید می‌کند و کف دست‌هایش را به هم می‌مالد.

«بله.»

اوه نگاهش را دورتادور مغازه می‌گرداند. دوباره بسته را توی دست تکان می‌دهد.

«خب، این مک‌بوک‌ها خوبن؟»

فروشنده سرش را پایین می‌اندازد و پیشخان را نگاه می‌کند، انگار دارد با خودش کلنجار می‌رود که آرامشش را حفظ کند و سر و صورتش را چنگ نزنند. بعد یک‌باره چشم‌هایش برق می‌زند و لبخند شادمانه‌ای روی لب‌هایش می‌نشیند.

«می‌دونین چیه؟ بگذارین بینم همکارم کارش با مشتری‌ش تموم شده یا نه،

اون می‌تونه بیاد و مک‌بوک رو نشونتون بده.»

اوه نگاهی به ساعتش می‌اندازد و سری تکان می‌دهد.

«می‌دونین که، بعضی از مردم کارهای مهم‌تری دارن و نمی‌تونن تمام روز

اینجا علاف شن.»



پرفروش‌ترین کتاب سال ۲۰۱۶
از پرفروش‌های آمازون
در سال ۲۰۱۶

ترجمه از من اصلی

En Man Som Heter Ove (A Man Called Ove)

Fredrik Backman
Translator: Elnaz Farahnakian



اولین به نام اووه اولین رمان **فریدریک**
بکمن دوپستنده سوئدی که شاعران است که
طیف وسیعی از خوانندگان را در سراسر دنیا
علاقه‌مند کرده و آهسته آهسته مطالعه رمانی در جدیدگی
و هیستوریکال را برایشان به ارمان آورده
است. این کتاب تا کنون به بیش از سی زبان دنیا
ترجمه شده و میلیون‌ها نسخه از آن به فروش
رسیده است. محبوبیت **اولین به نام اووه** چنان
است که مجله **المانی تایمز** درباره آن نوشته است: «کسی که از این
رمان خوشش نیاید بهتر است هیچ کتابی نخواند».
بکمن بر این رمان نیز یک به کمیک استریپ‌های من عاشق و لغزنت
و این‌ها برای به تصویر می‌کشد و انسان و جامعه مدرن را در لطف طنزی
شیرین و جذاب نقد می‌کند.
نشر نوون اولین ناشر ایرانی است که مجموعه کامل آثار بکمن را به
مخاطبان فارسی‌زبان ارائه کرده است.



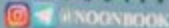
ISBN 978-600-7141-77-9



9 780007 141779

۱۱۹۰۰۰ تومان

NOON Publisher



@NOONBOOK